

تناقضات چپ «انقلابی»

محمود ضارب

ما به همه گفتیم زدیم، شما هم بگین زده، خوبیت نداره!!!

اینکه بند آخر معروف‌ترین و شاخص‌ترین مونولوگ تاریخ فیلم فارسی را به‌عنوان سرآغاز این متن به عاریه گرفتیم دلالت بر شامورتی‌بازی بخشی از بدنه‌ی چپ این روزهای سپهر سیاسی ایران دارد که با اعتماد به نفس و ایستاده با مُشت، از دانشگاه تا خیابان و از جامعه‌ی مدنی تا جنبش‌های کارگری، تپه‌ای را با پراتیک مبارزاتی/انقلابی خود خُشک و خالی رها نکرده و در آخرین پرده از آب‌بازی‌های کودکانه‌اش (البته تا زمان شروع نگارش این سطور) و در زمین بازی مورد علاقه‌ی طیف هوادارانش -فضای مجازی- اقدام به عرض اندام در غالب یک رتوریک به اصطلاح تبارشناسانه نموده که در این مجال سعی بر آن است تا مُشت‌شان را بنا بر رسالت‌مان باز و رسوایشان کنیم؛ که این باز کردن مُشت لزج از اوهم این طیف مدعی و رسوا نمودنشان نه برای اولین بار است و بی‌شک با شناختی که از سبقه‌ی این مذبذبان داریم آخرین بار هم نخواهد بود. اینکه چرا چنین رسوا نمودنی را رسالت می‌دانیم (آن هم رسالتی تاریخی) از آن‌روست که تاریخ مبارزات کارگری از آغاز شکل‌گیری و در تمامی دقایق اوج و حضیضش خالی از انحرافات نبوده و خالی از منحرفین هم نخواهد ماند، و سکوت در مقابل انحراف یعنی واگذاوردن میدان مبارزه‌ی طبقاتی به نفع انحراف و ارتجاعی که هر دم با تاخت و تازش بر غبار راه مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بیش از پیش می‌افزاید. پس باید که این سواران را از این اسب چوبین و خیالین به زیرشان کشید و اصلشان را نمودار ساخت. کما اینکه این سالوسان همین تلاش برای به زیر کشیدن نظری و پاکسازی غباری که برپا نموده‌اند را «گرای امنیتی» خوانش کرده و منتقدین نظام فکری مغشوش و منحطشان را با مفهوم‌پردازی تحت عنوان «چپ امنیتی» در بخش عمده‌ی مباحث این مقطع از تقویم مبارزاتی‌شان نشان‌دار کرده‌اند (که در این متن به بخشی از این مباحث نیز خواهیم پرداخت)؛ با این امید‌واهی که صورت مخدوش و مشروعیت‌برباد رفته‌شان را به‌عنوان بخشی از بدنه‌ی چپ ایران بازآرایی و بازیابی کنند. صورت مخدوشی که به واسطه‌ی همان رسالت و نقد کمونیستی از ریخت افتاد و مشروعیتی که انکشاف واقعیت بر باد داد. چنانکه رهنمودهای پراگماتیستی و فارغ از تحلیل مشخص از شرایط مشخصشان پس از چندی در حکم تَف سربالا عمل نموده و ریسیده‌های سُست و هشتگ‌نشانان را به پنبه‌هایی پراکنده در فضای مجازی تبدیل کرد.^۱ رسالت ثانویه‌ی این متن در کنار عیان کردن تناقضات این مضحکه‌ی اینستاگرامی، بیرون کشیدن ریشه‌های نه چندان عمیق رویکرد این چپ (به زعم خودشان) مستقل و انقلابی خواهد بود (که بخش اصلی این نوشتار را شامل می‌شود).

^۱ به کانال تلگرامی «سرخط» نگاه کنید. آیا چیزی جز یک «آمدنیوز» چپ در آن می‌بینید؟ آیا چنین نیست که گویی با یک روح‌اله زم چپ طرفیم؟ درک این نکته که دیالکتیک فرم و محتوا چگونه دست به‌تجدید هم می‌زنند، پنبه‌ی این چپ را می‌زند. و اتفاقاً فرم آمدنیوزی آنها دقیقاً با محتوای چپ و طبقه متوسطی و براندازانه‌ی این جماعت ضد طبقه‌ی کارگر کاملاً با هم همخوان هستند.

قصه از کجا شروع شد؟

چندی پیش و در یک برنامه‌ی هماهنگ شده (به دعوت چند نشریه‌ی دانشجویی) و با بهره‌وری از امکان لایو اینستاگرامی با یکی از فعالان مدنی و دانشجویی (یاشار دارالشفاء) گفتگویی ترتیب داده شد با محوریت جریان‌شناسی چپ حکومت ساخته.^۲ که البته همانجا عنوان می‌شود که در ابتدا قرار بر گفتگوی یکطرفه نبوده و از فعالین جریان مورد نظر یعنی «جنبش دانشجویان عدالتخواه» نیز برای حضور در یک مناظره‌ی دوطرفه دعوت شده که پاسخ به دعوت از جانب ایشان مسکوت مانده و به ناچار جلسه به صورت پرسش و پاسخ برگزار می‌شود. و این خالی‌بودن رینگ مناظره و بی‌هماوردی فرصتی برای طرف حاضر پدید می‌آورد که تا می‌تواند بتازد و جولان دهد و با بیان تاریخچه‌ی عیان این جریان و جنبش به ظاهر عدالتخواه و در واقع خواهان حفظ وضع موجود پرونده‌شان «تقریباً» بسته شود.^۳ حال چرا «تقریباً»؟؟ این سالوسانه باز گذاشتن لای پرونده‌ی جنبش عدالت خواه به منظور ضمیمه کردن جریانات دیگری از چپ و همچنین نیروهای کمونیست و در هم آمیزی تمام اینها و چپاندنشان لای پرونده‌ی «چپ حکومت ساخته» و «چپ امنیتی» همان دلیلی است که ما را به تبیین چرایی چنین رویکردی ملزم می‌دارد. در ادامه ثابت خواهیم کرد این مضحکه‌ای که تحت عنوان جریان شناسی چپ حکومت ساخته به راه افتاده، بیش از آنکه بخواهد از جنبش و جریان ارتجاعی عدالتخواه تحلیل و مختصاتی در جغرافیای سیاست ارائه کند سعی در همسان‌نگاری این جریان با حاملین کمونیسمی دارد که مهلک‌ترین ضربات را طی چند سال اخیر بر پیکر این چپ کوفته و سعی در روفتن آنها از مسیر مبارزاتی کارگران داشته است.

زخم پیش داستان

در ادبیات دراماتیک کلیدواژه‌ای به جهت تحلیل انگیزش قهرمان یا دیگر کاراکترها به کار می‌رود که به آن «زخم پیش داستان» گفته می‌شود. به عنوان مثال داستان فیلم «قیصر» از جایی آغاز می‌شود که خبر می‌رسد خواهر فرمان و قیصر خودکشی کرده است. اما آنچه دختر را بر آن داشته تا دست به چنین اقدامی بزند پیش از شروع داستان اتفاق افتاده. هتک حرمت و بی‌آبرویی توسط یکی از برادران آب‌منگل زخم پیش داستان فیلم قیصر است. حال اگر بخواهیم از همین استعاره برای خودکشی سیاسی این قهرمان/قهرمانان چپ مستقل و انقلابی استفاده کنیم به وضعیتی مشابه می‌رسیم، با این تفاوت که در آنجا با یک دختر پاک و فریب‌خورده مواجهیم و در اینجا با رجاله (هایی) فریبکار. جهت احراز این زخم از زبان و قلم ایشان، ناچاریم فلاش‌بک کوتاهی بزیم به متنی که آغازگاه بازاندیشی در پراتیک ایشان است و دورخیز دوباره برای جهیدن به میدانگاه سیاسی ایران. در

^۲ این گفتگو در دو فایل ویدئویی در اینترنت قابل دسترسی است:

https://www.youtube.com/watch?v=Smrjr_vhaTE

<https://www.youtube.com/watch?v=ubCCIOxpSAU>

^۳ نقد دارالشفاء به این جریان عدالت‌خواه تنها در همان بستر حکومت‌ساختگی و امنیتی دانستن آن باقی مانده و سعی دارد با زدن این مهر به آنها باعث از میدان به در رفتنشان بشود. نقد این جریان عدالت‌خواه، بیشتر باید در این بستر پیش رود که نقد آنها یک نقد کاپیتالیستی به نئولیبرالیسم است و بیشتر در بستر گفتمان‌سازی‌ای قرار می‌گیرد که از قضا پس از دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ و به منظور سرکوب گفتمانی و ایدئولوژیک طبقات فرودست و ایجاد هژمونی و استیلا بر این طبقات و پس از جابه‌جایی از نگاه هژمونی‌گستر بر طبقات متوسط و بورژوازی لیبرال به سوی طبقات فرودست، به تک و تا افتاده و رئیس‌جمهورش را هم در قامت «رئیس» پیدا کرده است.

بخشی از این نوشتار که در کلیت‌ش بحران‌های جریان صنفی دانشجویی را برمی‌شمرد اینگونه بیان می‌شود که: «گروه موسوم به محور مقاومتی‌ها از سال ۹۷ در توپخانه‌ی نشریات خود از همان مبانی فکری جریان صنفی آغاز می‌کردند و سپس منحط‌ترین و ارتجاعی‌ترین نتایج را می‌گرفتند.»^۴ پس معلوم گردید توپچی‌های این نشریات که در اینجا و به شکل کلی با عنوان محورمقاومتی نشانه‌گذاری شده و در لایو اینستاگرام مورد بحث با چپ (به زعم ایشان) آنتی‌امپریالیسم یا آنتی‌امپ یک کاسه می‌شوند عامل این زخم هستند. چنانکه در دقیقه‌ی دوازده ویدئوی دوم هم صراحتاً اعلام می‌کند: «چپ مستقل تلاش کرده و همچنان تلاش می‌کند که با چپ آنتی‌امپ تسویه حساب کند». تا اینجا دریافتیم که این چپ انقلابی و مستقل زخم‌خورده‌ی طیف دیگری از چپ است که آن را گاه محور مقاومتی می‌خواند و گاه آنتی‌امپ. اما پیش از آنکه به طور کلی معلوم کنیم محورمقاومتی کیست و آنتی‌امپ از دید ایشان چیست در تکمله‌ی اثباتی ادعایمان: «که این شوی اینستاگرامی بیش از آنکه جریان شناسی چپ حکومت ساخته باشد همان تسویه حساب است و به منظور یک کاسه کردن طیف متنوعی از چپ و کمونیست و بسیجی به اجرا درآمده»، می‌باید که به دقیقه سیزده ویدئوی اول برگردیم؛ در این دقیقه مجری جلسه خطاب به استاد! می‌گوید: «شما در صحبت‌هایتان به دو مورد اشاره کردید. یکی جنبش عدالتخواه تحت عنوان چپ حکومت ساخته، و دیگری مبارزان با امپریالیسم موسوم به محور مقاومت «یا» آنتی‌امپها. هر کدام از این جریانها.....؟». اجازه بدهید فیلم را به عقب برگردانیم. از دقیقه‌ی اول تا دقیقه‌ی سیزده، صحبت استاد! تنها و تنها پیرامون جنبش دانشجویان عدالتخواه است و حضور نمایشی این طیف در تجمع مقابل دادگستری در حمایت از کارگران هفت تپه. پس استاد! بر خلاف سؤال مجری هنوز اشاره‌ای به مورد دوم که همان مبارزان با امپریالیسم (آنتی‌امپها) باشد نکرده. با این اوصاف معلوم می‌گردد که برنامه پیشاپیش از این جهت طراحی شده که این مبارزان با امپریالیسم خواه محور مقاومتی باشند، خواه آنتی‌امپ و یا اینکه با حرف ربط «یا» یک جریان و خط سیاسی باشند ولو با دو نام، همراه با بسیجی‌ها و عدالتخواهان در یک پرونده حسابرسی شوند. پس این «شو» پیش از آنکه شروع بشود، شروع شده بوده است. تا شاید با یک تیر چند نشان بزنند و در اتوبان چهارباندی سیاست‌روز ایران یگه‌سواری (بخوانید لجن‌پراکنی) کنند. باری این است آن پروژه‌ای که در اتاق فکرها و محافلشان به عنوان ضرب‌الاجل در دستور کار قرار گرفته؛ و حالا برای اینکه بفهمیم مفهوم «چپ آنتی‌امپ» از کدامین خورجین به آخور ادبی ایشان سرازیر شده باید ابتدا به سراغ «پیر دانا» رفت.

ملاقات با پیر دانا

کهن‌الگوی «پیر دانا» در نظریات کارل گوستاو یونگ، که منطبق است با «پیر طریقت» در عرفان اسلامی، یکی از آن کهن‌الگوهایی محسوب می‌شود که از گذشته تا هنوز و از متن منظومه‌های ادبی دیروز تا ادبیات دراماتیک مدرن امروز کارکرد داشته و طبق نظریات جوزف کمپیل (از پیروان مکتب یونگ) در سفر قهرمان به سوی حقیقت نقشی اساسی ایفا می‌کند. پیر دانا همواره پناهگاه سالک است تا مسیر راهیابی به کمال و پُشت سر گذاشتن موانع را به او بیاموزد. پیر دانا گاه راه را بر قهرمان

^۴ «چشم‌انداز کنونی جنبش دانشجویی» نوشته‌ی لیلا حسین‌زاده، یاشار دارالشفا

می‌نمایاند و گاه قهرمان را تحفه‌ای عطا می‌کند که به وقتِ مواجهه با موانع به کارش آید و گاه... بگذریم. فقط به عنوان مثالِ دمِ دستی: لاک‌پشتِ پیر انیمیشنِ «پاندای کونفوکار» و یا «هاتوری هانزو»، شمشیرسازِ ژاپنی، در فیلمِ «بیل را بکش» به کارگردانی تارتاتینو که برای قهرمان شمشیری می‌سازد که حتی از خدا نیز می‌تواند عبور کند از سنخِ همین کهن‌الگوها هستند. چپ انقلابی داستانِ ما نیز از این پیرِ دانا بی‌نصیب نمانده و در راه عروجِ مجدّدش دست به خشتکِ این پیرِ دانا دراز کرده تا شاید در این طریقت از بلایا دور بماند، بی آنکه التفات یابد که خشتکِ پیرِ دانا خالی‌تر از آن است که دست‌آویزی نصیبش کند. و هاتوری هانزوی این روزهای چپ انقلابی که فی‌الحال طیفِ مشخصی از منجیقچی و سر و ته خطی و مادام‌موسیوهای هسته‌ای و چه‌گواراهای دانشگاهی، شمشیرِ شناخت و تحلیلش را به دست گرفته و کورکورانه در هوا می‌چرخانند آکادمیسینی شریف‌خوانده و خارج‌نشین است به نام «امینِ حصوری». این پیرِ دانا اول بار و به شکلی کوتاه و گذرا در بحبویه‌ی خیزش فرودستانِ دی‌ماه ۹۶ شمایی از چپِ آنتی‌امپ را در جزوه‌ای تحتِ نام «بازگشت به خیابان» «پرزنت» می‌کند. اما بعد از گذشت مدّت زمانِ تقریبی یک‌سال و نیم در اردیبهشت‌ماه ۹۸ و اینبار با انبانی پُر از تحلیل و نظریه و آمار و در غالب جزوه‌ای ۱۲۷ صفحه‌ای^۵ مجدداً به سراغِ این مفهوم باز می‌گردد تا چپِ خام و خالی از نظریه را مسلّح کند. حصوری بر خلافِ سیاقِ مُحط و کلاشانه‌ی رهروانش چپِ آنتی‌امپ و محور مقاومتی را روی دیگرِ سکه‌ی ضرب شده توسط حکومت نمی‌خواند و صادقانه در این‌باره از شباهت و همپوشانی سخن به میان آورده و در آغازِ طرح بحثش می‌گوید: «... از آنجایی که بین مبانی استدلالی این گفتمان ویژه‌ی امپریالیسم ستیزی و گفتمان‌های چپ‌گرایانه‌ای که مورد نقدِ این نوشتار هستند شباهت‌ها و همپوشانی‌هایی وجود دارد، خواه ناخواه بخشی از مبانی فکری گفتمان «امپریالیسم ستیزی حکومتی» نیز در این نوشتار مورد بحث و نقد قرار خواهد گرفت.» که البته همین صداقت! در صورت‌بندی در نهایت به سوء استفاده و صورت‌بندی «چپ حکومت ساخته» و «چپ امنیتی» توسط رهروانش منتج می‌شود. فارغ از شبهه‌ای که از همان مواجهه‌ی اول و به واسطه‌ی انتشارِ این جزوه در ارگانِ چپِ سرنگونی طلبی همچون «منجیق» بر این صداقت و این متن وارد است جزوه را خط به خط و ورق به ورق خواندیم تا دقیق‌تر نقطه‌نظرات و انتقادات را دریابیم. به عنوان مثال در همان صفحات آغازین و پس از اذعان به این مسئله که طیفِ ناهمگونی در چپِ کمونیستی ایران خیزش دی‌ماه را با بدبینی دنبال می‌کرد می‌نویسد که: «در واکنش‌های نوشتاری این طیف در خلال روزهای خیزش و پس‌لرزه‌های بعدی آن، بی‌اعتمادی به خواستگاه‌های این خیزش و نفی و انکار پتانسیل‌های آن مشهود بود، و حتی نگرانی از برخی خطرات و تهدیداتی که از دید آن‌ها این خیزش می‌توانست متوجه چشم‌انداز سیاسی جامعه‌ی ایران نماید. تحلیل‌های منتشرشده از سوی گرایش‌های درونی این طیف اکثراً حاوی نقد تحقیرآمیز دیگر رویکردهایی در گستره‌ی چپ بود که به این خیزش خوشامد گفته بودند یا نظر مثبت و امیدوارانه‌ای نسبت به امتداد و پیامدهای آن ابراز می‌کردند.» پیش از آنکه به تحلیلِ مشخص از شرایطِ مشخص آن روزهای پُر آشوب شک کنیم که مبادا مواضع ما در زمانِ وقوعِ وقایعِ دی‌ماه بیش از حد بدبینانه بوده و آیا سویه‌هایی از سوژگیِ پرولتری در آن خیزش بی‌پیرایه وجود داشته و ما ندیدیم، حصوری در پانویسِ همان صفحه (صفحه‌ی پایانیِ طرح بحث) گافِ ظریفی می‌دهد که همان دم دستش را برای ما

^۵ انکار خیزش دی‌ماه درباره‌ی رویکرد چپ «آنتی‌امپ» به خطرات عبور از نظام سیاسی حاکم بر ایران - نوشته‌ی امین حصوری و منتشر شده در سایت منجیق

رو می‌کند. آنجا که خیزش دی‌ماه ۹۶ را مترقی‌تر و رادیکال‌تر از جنبش ۸۸ می‌داند. پیر دانا برای خیزش دی‌ماه ۹۶ از صفت «مترقی» و «رادیکال» استفاده می‌کند و این صفات را با پسوند «تَر» و در نسبت با جنبش ۸۸ به کار می‌برد. با این تفاسیر از منظر او همچنان جنبش ۸۸ جنبشی «مترقی» و «رادیکال» بوده و خیزش دی‌ماه ۹۶ از آن «مترقی‌تر» و «رادیکال‌تر». و به این ترتیب نشان می‌دهد که هنوز رابطه‌ی عاطفی‌اش را با آن جنبش حفظ نموده است. حال آنکه هر کمونیستی که نه از منظر امر سیاسی به مثابه امری «خودآیین» بلکه از منظر طبقاتی به وقایع بنگرد جنبش سبز را با توجه به خاستگاه طبقاتی، نیروهای درگیر در جنبش و دلالت‌های سیاسی و گفتمانی‌اش جنبشی «ارتجاعی» می‌داند. البته این پیر دانا ی طریق در صفحات بعد چنین مواجهه‌ی قاطع و اصرار بر اینگونه مرزبندی سیاسی‌ای را ناظر بر هویت طلبی و تلاش برای حقانیت سیاسی با خط رد و بطلان کشیدن بر جریان‌های دیگر می‌داند و به زعم او هر استدلالی به اتهامات و تهاجمات تازه میدان می‌دهد... او نقد کمونیستی و تلاش برای ترکیه‌ی تفکرات خرده بورژوازی از ساحت مبارزه‌ی طبقاتی را «به گونه‌ای تراژیک بازگشت به منظومه‌ی فکری و ادبیات سیاسی طیفی از نیروهای چپ در سالهای پس از انقلاب ۵۷» تفسیر می‌کند و کمونیستهای امروز را (که آنتی آمپ می‌خواندش) با حزب توده و سازمان فداییان اکثریت «این همان» می‌داند. حصولی به گزارشی اشاره می‌کند از هیأت اجرایی حزب توده که در فردای انقلاب دست در دست ارتجاع تازه حاکم، «جبهه‌ی براندازی» را فهرست می‌کنند و نیروهایی نظیر حزب رنجبران، سازمان پیکار برای آزادی طبقه‌ی کارگر، اتحادیه‌ی کمونیستها و ... را نیز در همان جبهه و در کنار وابستگان رژیم شاه می‌نشانند. پیر دانا با این اشاره‌ی تاریخی در واقع به رهروانش کار با شمشیر هاتوری هانزو را آموزش می‌دهد که چگونه می‌توان با یک ضربت دو نشان زد. وقتی منتقدین چپ انقلابی با حزب توده و اکثریتی‌های بعد از انقلاب این همان باشند پس چپ انقلابی و تهی مغز ماجراجو نیز خود به خود وامدار پیش‌روترین نیروهای انقلابی در دوران آغازین ج.ا.ا شناخته خواهد شد و این همان هدفی است که در لایو اینستاگرام مورد بحث و در دقیقه‌ی ۱۹ ویدئوی اول از زبان این استاد! / مُریدِ چشم و گوش بسته بیان می‌شود: «چپ آنتی امپ از جریان چپ مستقل جدا شده و به خاطر تحلیل غلط و درک غلط از مفاهیم و نداشتن تحلیل درست از جامعه راهی را رفتند که چهل سال پیش حزب توده رفته بود و آنچه آنها تحت ضدیت با امپریالیسم می‌گویند روی دیگر سکه‌ی عدالتخواهان است».^۶ حصولی از آنجا که برخوردش با مواضع کمونیستی در سطح پدیدار باقی می‌ماند و عاجز از درک دیالکتیکی رابطه‌ی ذات و پدیدار است، مواضع کمونیستها (بی که در کنار دیگر جریانهای چپ به نام آنتی امپ به نقدشان می‌کشد) را در یک «جهان شبه انضمامی» فهم می‌کند. جهان شبه انضمامی آنگونه که کوسیک می‌گوید: «سایه روشن حقیقت و فریب است... ذات در پدیدار جلوه می‌کند ولی این جلوه صورتی نارسا دارد - تنها پاره‌گون یا برخی جنبه‌هایش را داراست»^۷ و پیر دانا و مریدانش با توجه به همین تجلی نارسای پدیدارها از ذات مواضع است که به چنین «این همان» گویی‌هایی می‌رسند که مواضع ضد امپریالیستی امروز کمونیستها را منطبق با مواضع توده‌ای‌ها و اکثریتی‌های متحد با ارتجاع پسانقلابی می‌پندارند و این مواضع را هم‌راستا با مواضع ج.ا.ا قلمداد می‌کنند و از این هم‌راستایی

^۶ وقاحت می‌خواهد؛ کسانی که در جنبش ۸۸ و در کنار همان اکثریتی-توده‌ای‌ها دست در دست هم پیش رفتند حال در بازار مکاره‌ی چارسوق چپ، به دیگران انگ اکثریتی-توده‌ای بودن می‌زنند. همین استاد-مرید حبسی که کشیده به دلیل لگدی است که به گربه‌ای در سال ۸۸ زده، و حال... وقاحت می‌خواهد.

^۷ دیالکتیک انضمامی بودن- نوشته‌ی کارل کوسیک- ترجمه‌ی محمود عبادیان

مانع تراشی بر سر راه سوژگی توده‌ی به خشم آمده و سنگ اندازی در امر انقلابشان را نتیجه می‌گیرند. حصولی در جزوه‌ی مورد اشاره و در بخش «استدلال‌های عمده‌ی مخالفان چپ خیزش دی‌ماه» در چهار بند به صورت‌بندی بدبینی و رویگردانی طیف مورد بحث از خیزش دی‌ماه می‌پردازد که طبق کالبدشکافی انجام شده توسط او «در سه دسته از استدلال‌های فوق، مقوله‌ی امپریالیسم و ضرورت مقابله با سیاست‌های سلطه‌جویانه‌ی آن نقش اساسی ایفا می‌کند». و مبتنی بر همین استدلال‌ها از مواضع طیف (ناهمگون) مورد بحث به این نتیجه می‌رسد که «چپ ناامید از توان بالقوه‌ی مردم و «هراسان از قدرت فاعلیت امپریالیسم»، هم‌پیمان دیگری به جز حاکمیت برای ایستادگی فرضی در برابر مداخلات بالفعل و تهدیدات بالقوه‌ی خارجی / امپریالیستی نمی‌بیند». واژه‌ای در این گزاره بارگذاری شده که هم در تحلیل مشخص کمونیستی از هر وضعیتی همیشه مورد بحث بوده و هست و هم از نگاه حصولی دور نمانده و در بند اول از چهار بند استدلال استنتاجی‌اش در کنار مقوله‌ی امپریالیسم به نوعی در فهرست آورده است: واژه‌ی «مردم». به این واژه و بند استدلالی مورد نظر در جای خودش باز خواهیم گشت. فعلاً به همان مقوله‌ی امپریالیسم برگردیم...

آش امپریالیستی

پیر دانا معتقد است چپ مورد بحث (که طیف متنوعی از چپ محور مقاومتی تا ضد امپریالیست و از عدالتخواه حکومتی تا کمونیست را شامل می‌شود) به دلیل نداشتن نظرگاه واسع، امپریالیسم را به دولت آمریکا تقلیل می‌دهند و در همین راستا دو پیوست اجمالی نیز به منظور آشنایی با امپریالیسم به تحلیلش سنجاق می‌کند تا پایه‌های تئوری نقدش را تا حد امکان سفت کند که بر حسب اتفاق با همین محکم کاری خود را نیز به بند کشیده و در دایره‌ی نقد ما محصور می‌کند. حال بینیم پیر دانا شمشیر دو دمش را چگونه صیقل داده و کوتوله‌هایش از آن چگونه استفاده می‌کنند.

گفتیم که از دید فقیر حصولی «طیف گسترده‌ی چپ مورد نقدش» امپریالیسم را به آمریکا و همچنین (در بخشی دیگر) سرمایه‌داری را به امپریالیسم تقلیل می‌دهند؛ و جالب آن که خود او پس از پُر کردن کاسه‌ی تحلیلش از آش در هم جوشی از تئوری‌های امپریالیستی و نوامپریالیستی دچار سرگیجه شده و دولت سرمایه‌داری ج.ا.ا را که ابتدا مبتنی بر پیامدهای عینی سیاست «فروستی استراتژیک» حامل منافع امپریالیست‌های چین و روسیه تبیین کرده، تا سطح یک خُرده امپریالیسم منطقه‌ای ارتقا می‌دهد و با ارجاع به برخی الگوهای مفهومی جدید^۸ که امپریالیسم را به سان استثمار یک کشور توسط کشور دیگر تعریف می‌کنند تیر خلاص را می‌زند و سرمایه‌داری ایران را بر مسند امپریالیستی مورد نظرش می‌نشانند. حال اینکه چطور یک دولت یا کشور سرمایه‌داری در موقعیت «فروستی استراتژیک» صرفاً با ایفای نقشش در نظام تولید جهانی به چنین جایگاهی می‌رسد در متن او بی‌جواب می‌ماند. (شاید اگر بخواهیم بر اساس ملغمه‌ی تئوریک پیر دانا به جواب برسیم امپریالیست‌ها را باید از بزرگ به کوچک و مبتنی بر نسبت فرادست / فروستی‌شان بچینیم و با آمریکا و چین و روسیه به نسبت سهمشان از پروسه‌ی تولید و استثمار و وسعت قدرت میلیتاریستی بی‌اغازیم و با هائیتی و گینه و ونزولا ختم کنیم. امپریالیست‌هایی همچون

^۸ در پانویس ۳۴ صفحه ۲۷ از جزوه‌ی «انکار خیزش دی‌ماه» (امین حصولی)

ایران و کره‌ی شمالی و مصر هم احتمالاً به ترتیبِ قد در میانه‌های صف جای خواهند گرفت!^۹. فارغ از پراتنزی که به منظور هجو رویکرد مشوّشِ حصولی نسبت به مقوله‌ی امپریالیسم باز شد و مسکوت گذاشتنِ کلان‌مؤلفه‌هایی^{۱۰} از جانب او برای امپریالیسم قلمداد کردنِ یک دولتِ سرمایه داری، لب کلام او را می‌توان در چنین گزاره‌ای خلاصه کرد: آنتی‌امپ‌هایی که درونِ دایره‌ی فرضی‌اش بدونِ آب و آفتابه رها کرده امپریالیسمِ چین و روسیه و مخاطراتشان را نمی‌بینند؛ و همین است که در آغوشِ چین به ظاهر کمونیستی و روسیه‌ی سابقاً سوسیالیستی آرام می‌گیرند؛ و باز همین نیز باعث شده لاقلاً در سطحِ موضع‌گیری در اتحاد با دولتِ سرکوب‌گرِ ج.ا.ا قرار بگیرند و با توجه به وزنِ سنگینی که حاصلِ جمعِ نظریاتِ این طیفِ ناهمگون است امپریالیسم/خرده‌امپریالیسمِ ایرانی را تقویت می‌کنند. کاری که حصولی در تحلیلش می‌کند گرفتنِ مخرجِ مشترک از متونِ تحلیلیِ جریان‌های مختلف است. فقدانِ درکِ صحیح از مقوله‌ی «کلّیت» او را به چنین تحلیلی سوق داده تا با تطبیقِ سطوحِ پدیداریِ برخی از مواضعِ جریان‌های متنافر گمان کند که به «کلّیت» دست یافته است. و باز بر اساسِ همین درکِ صوری از کلّیتِ تکنیکِ دیگری در بازی با شمشیرِ هاتوری هانزو به شاگردانش آموزش می‌دهد. به طوری که در یک شمشیربازیِ ناشیانه سالکِ اینستاگرامی هم از تقلیلِ امپریالیسم به آمریکا توسطِ طیفِ چپِ مقابلش سخن به میان آورده و در دقیقه‌ی ۲۲ ویدئوی اوّل می‌گوید: «اگر مسئله امپریالیسم‌ستیزی است چرا با چین ستیز نمی‌کنید؟ چرا فقط با آمریکا ستیز می‌کنید؟ فعالیت‌های روسیه در کجا قرار می‌گیرد؟ و از اون مهم‌تر؛ عملکردِ خود جمهوری اسلامی به عنوان نظامی که عملاً در عرصه‌ی سیاست‌های اقتصادی و امنیتی کاملاً بر اساس منویات امپریالیسم رفتار کرده...». بگذریم... شاید استادش هنوز حرفی برای گفتن داشته باشد!

حصولی در پی جمع‌بندی از مطالعه‌ی متون و مواضعِ طیفِ متنوعی از جریاناتِ چپ و کمونیست سعی بر آن دارد تا به زعمِ خود با ارجاع به تئوری‌های مختلفِ امپریالیستی، این جریاناتِ چپ را از مخاطراتِ امپریالیست‌های چین و روسیه (و بالطبع خرده امپریالیست‌هایی چون ایران) آگاه کند. و در این میان هر چه این مخاطرات را (چه در سطحِ استعمارِ نیروهای تولیدی در زنجیره‌ی اقتصاد جهانی و چه در سطحِ پیشبردِ منافعِ مبتنی بر جنگِ تسلیحاتی) بیشتر فهرست می‌کند از میزانِ اهمیت و خطراتِ ناشی از مداخلاتِ امپریالیسمِ رو به افولِ آمریکا بیش از آنچه مدعیِ آن است فاصله می‌گیرد. تا جایی که از زاویه‌ی نگاهِ خودش به حلّ معمای «اوّل مرغ بود یا تخم مرغ؟» ناائل می‌شود. او در صفحه‌ی ۲۵ آنچه که خود تبعیتِ ایران برای پیشبردِ سیاست‌های تحمیلیِ چین و روسیه در منطقه می‌داند را به زمینه‌سازی‌های ناخواسته یا ناگزیر برای پیشبردِ سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه ربط می‌دهد: «سیاست‌هایی که یک مشخصه‌ی مهم آنها بحران‌آفرینی مداوم و تشدید تنش‌ها و ستیزهای ملی - منطقه‌ای (بر پایه‌ی نژاد و ملیت و مذهب) است که به موجب آنها هم خاورمیانه به بزرگ‌ترین زرادخانه‌ی تسلیحاتی جهان

^۹ اشتفان انگل با مبانی متدلوژیک مشابه امین حصولی در کتابچه‌ی «درباره‌ی پیدایش کشورهای امپریالیستی جدید» این کار را می‌کند و کشورهای چون مکزیک و آرژانتین و قطر و امارات متحده‌ی عربی و ترکیه و ایران و... را وارد جرگه‌ی کشورهای امپریالیستی می‌کند. اشتفان انگل این کتابچه را در سال ۲۰۱۷ چاپ کرده است.

^{۱۰} این کلان‌مؤلفه‌های امپریالیستی را به اختصار می‌توان چنین فهرست کرد: سیر انکشاف شکل ارزش و عدم کفایت سوژه‌ی اتونوم ارزش، نسبتِ دیالکتیکی اقتصاد در سیاست، نسبتِ دیالکتیکی کاپیتالیسم و امپریالیسم، مرحله‌بندی و سنخ‌شناسی از امپریالیسم در طول تاریخ ۴۰۰ ساله‌ی کاپیتالیسم، جابه‌جایی‌های هژمونیک امپریالیستی و...

بدل شده (ن. ک. به گزارش پیوست) و هم بی‌ثباتی و بحران دایمی در این منطقه توجیه مداخله‌جویی‌های نظامی فرامرزی و طرح‌های ژئواستراتژیک آمریکا را برای سیاست‌مداران آن تسهیل می‌کند». به این تعبیر پیر دانا چیزی عمیق‌تر از همان بحث‌ها و گفتگوهای آشنا و فراگیر ارائه نمی‌دهد که در یک جمله خلاصه می‌شود: «اگره ایران آروم بشینه که آمریکا کاری نداره!». ناگفته پیداست که این خیاطِ چیره‌دست نخ سوزن به دست در پی آن است تا با درز گرفتن زوائد بی‌اهمیتی! از تحولات تاریخی ردای مناسب و اندازه‌تری برای امپریالیسم رو به زوال آمریکا سرهم کند. این که او را متهم به عامدانه درز گرفتن تاریخ کردیم دلایلی دارد که ذکر می‌کنیم. حضوری (به همراه جارچیان هم‌نسل و هم‌مسلكش) نمی‌تواند فراموش کند که درست در همان دورانی که دولت «خاتمی» (دولت پیش‌نیاز و محبوب جنبشی‌ها) پروژه‌ی لیبرالی‌اش را تحت عنوان «گفتگوی تمدن‌ها» به پیش میبرد تا بستری «امن و ایمن» برای رشد سرمایه‌داری ج.ا.ا فراهم کند و دقیقاً در همان سالی که به پیشنهاد او و با تلطیف نگاه جامعه‌ی بین‌المللی نسبت به ایران و توسط سازمان ملل «سال گفتگوی تمدن‌ها» نام گذاری شده بود چه اتفاقی افتاد. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را کسی نمی‌تواند فراموش کند مگر آنکه پشت لفاظی‌هایش (ولو اینکه به آن اشاره هم نکند) غرض و مرضی داشته باشد. این که در جهانِ پسا‌جنگ سردی و در غیابِ قطبِ شرّ سوسیالیستی، چتر حمایت آمریکایی نباید جمع شده و بی‌خاصیت به کنج گنجه‌ی تاریخ سپرده شود فارغ از عیان بودنش مسئله‌ای نیست که این متن در پی اثباتش باشد. اما تقلا‌ی دولت‌مردان آمریکا برای تغییر موضع نسبت به ابژه‌ی «دشمن» از جنگ با کمونیسم به جنگ با تروریسم، یا آنگونه که الن میک‌سینزود در کتاب امپراتوری سرمایه با مفهوم‌پردازی تحت عنوان پروژه‌ی «جنگ بی‌پایان» مستدل می‌کند را نمی‌شود نادیده گرفت و حضور امپریالیسم آمریکا در منطقه را با هر نیرنگی نمی‌توان کم‌رنگ کرد یا به واکنش‌های تدافعی در مقابل تحرکات ایران تقلیل داد و برای حضور نظامی آمریکا در منطقه مشروعیت‌تراشی کرد. هدف پیش‌نهادن جوابی دیگر برای معمای تقدم وجود مرغ یا تخم مرغ نیست. بلکه افق طراحی‌های ژئواستراتژیک قدرت‌های امپریالیستی در حال عروج و افول و تجدید توازن قوای نیروهای متخاصم است که می‌باید مبنا قرار بگیرد. ایرانِ نئولیبرالیزه شده برای دورخیز و بسط و گسترش سرمایه در بازارهای منطقه‌ای و لذا به منظور رفع تنش با آمریکا و غرب با گفتمان گفتگوی تمدن‌ها وارد عرصه‌ی بین‌المللی شد. آمریکا در زمانی به بهانه‌ی مقابله با تروریسم و به منظور حفظ اقتدار و هژمونی‌اش وارد افغانستان شد که صدّام حسین همچنان بر مسند قدرت بود و در نوبت سرنگونی. به رغم اینکه حاکمیت ج.ا.ا مراداتش را با حزب‌الله و برخی گروه‌های مقاومت و کشورهای منطقه انکار نمی‌کرد و در تدارک بانک تسلیحاتی خویش بود، در سطح بین‌المللی گفتگوی تمدن‌هایش را به آسودگان از خطر کمونیسم مُرده عرضه می‌داشت. و همزمان حاکم آمریکایی عراق (پل برمر) ارتش بازمانده‌ی صدّام را منحل می‌کرد تا شرایط مطلوب دولتش و حضور تا هنوزش را زمینه‌چینی کند. اگر سپاه قدس (بازوی نظامی ایران) در منطقه مداخله‌ی نظامی می‌کند کوه‌فکری خام‌اندیشان است که این مداخلات میلیتاریستی را مبتنی بر روبرو‌ی ایدئولوژیک نظام به ترسیم یا پُر رنگ نمودن هلال شیعی تقلیل می‌دهند. کیست که نداند ساکنین اقلیم کردستان عراق فارغ از اقلیت‌های قومی متفاوت از اکثریت مسلمان سنی‌مذهب تشکیل شده و باز کیست که پروژه‌های عمرانی سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران ایرانی را در همین امروز و در همین اقلیم نادیده بگیرد. پس حضور استراتژیک ایران با هر رویکردی مبتنی بر پایه‌های مادی منافع سرمایه‌داری ایران و نیز تنش حاصل از بیرون‌مدار امپریالیسم آمریکا بودنش است، چه در زمانه‌ی صلح و چه در اوج جنگ. رویکرد

کمونیستی امکانِ اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی را در دلِ مناسباتِ تضادمند که درون‌زادِ شیوه‌ی تولیدِ سرمایه‌داری است جستجو می‌کند؛ و نه در رویدادِ آشوب. انکارِ امکانِ انهدامِ اجتماعی از جنس آن‌چه در سوریه و لیبی اتفاق افتاد تنها می‌تواند حاصلِ تفکراتِ شوونیستیِ کسانی باشد که انگشتِ سبابه را تا مُج در دماغ فرو کرده و حافظه‌ی تاریخی‌شان را می‌کاوند که «نه»؛ ایران و ایرانی با سوریه و لیبی فرق دارد. حصوری و شرکا و شاگردانش این مواجهه با امر واقع و آن ایستادگیِ صعب بر آن نقطه‌ی تضاد را حمایتِ استراتژیک از حاکمیتِ سرمایه‌داری ج.ا.ا. تفسیر می‌کنند، بی‌آنکه آلترناتیوِ قابلِ اعتنایی جز خیابان و بازگشت به خیابان و هنوز و همچنان خیابان ارائه کنند. این هرزه‌گردانِ خیابانی در احتلامِ بازی‌گوشانه‌شان حتی اگر از سازماندهی و (آنگونه که حصوری می‌پسندد) سازمان‌یابی (مبتنی بر خودبه‌خودی‌گری) هم سخن بگویند مرادشان چیزی جز گرد هم آمدنِ عده‌ای ماجراجو به منظور هجوم دوباره به خیابان نیست. حال آن‌که ما همچنان برآنیم این «خیابان» پیشاپیش و از هر سو و هر معبرش در تسخیرِ امپریالیسم است. چه امپریالیسمِ ترنس‌آتلانتیک با پروپاگاندا‌ی عریض و طویلِ رسانه‌ای، چه بنا به تأویلِ حضرات، امپریالیسم/خُرده‌امپریالیسم ایران و شرکا و زعیمانش با ساز و برگِ سرکوب. حصوری معتقد است چپ (ناهمگون) رقیب «پیامدهای انسانی سیاست به اصطلاح «محور مقاومت» را برای مردم سوریه و عراق و یمن و غیره نادیده می‌گیرند؛... آنها چنان درگیر کشاکش‌های استراتژیک و ژئوپولیتیکی هستند که فراموش می‌کنند این بازیِ جنگی صرفاً بر صفحات کاغذ یا شیشه‌ی مانیتورها جریان ندارد، بلکه با پوست و گوشت آدم‌ها و هستی مادی و سرنوشت آتی میلیون‌ها انسان در ارتباط است؛». (به این گزاره هم باز خواهیم گشت) و همچنین مُصر است که «شعله‌ور شدن این بحران انسانی در قالب فجایع چندسال اخیر نیز نمی‌توانست بدون نقش مستقیم سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولت اسد (با مشاوره‌ها و مداخله‌گری و حمایت‌های نظامی ایران و روسیه) در مواجهه با خیزش‌های آزادی‌خواهانه‌ی مردم سوریه رقم بخورد». و «بی‌آنکه نقش جانبی و مکمل دخالت‌گری‌های مستقیم و غیر مستقیم آمریکا و متحدانش» را نادیده بگیرد ادعان می‌کند که «سرنوشت سوریه از جایی تماماً به دامان سیاست‌های امپریالیستی لغزید که حاکمیت سوریه مسیر حفظ قدرت خویش به هر قیمت ممکن (در برابر دگرگونی‌های اجتماعی) را در پیش گرفت.» حال با استناد به همین گزاره‌ها این پیرِ کودن/دانا و مبارزانِ خیابانی‌اش را در مقابل این سؤال قرار می‌دهیم که کدام یک از مواردی که عنوان کرده در ارتباط با خطراتِ خیزش‌های آزادی‌خواهانه‌ی مردم ایران امکانِ بروز نمی‌یابد؟ البته که او در چند سطر پایین‌تر و در صفحه‌ی ۳۴ با همان مبانی نظری شوونیستی پیاده‌سازی این سناریو را در ایران با ارجاع به فرایند انقلابِ ناتمام ۵۷ و به پشتوانه‌ی مبارزات متکی بر مطالباتی که مبنای هنجاری به چالش کشیدن حاکمان ایران است را رد می‌کند. اما همچنان با مثال آوردن از بافتار سیاسی نظام حاکم بر سوریه که دردناک‌ترین هاشم از شکافِ طبقاتی و شیعه‌گری گرفته تا سرکوب نظامی و خفقان را پیش‌تر و پس‌تر در تبیین نظام حاکم بر ایران نیز تصریح کرده به چنان تسلسلی باطل دچار می‌شود که بیرون‌خزیدن از تارهای تحلیلی که خود به دور خود تنیده برایش میسر نیست.

مردم، خیابان، مردم و باز هم خیابان و همچنان مردم در بازگشت به خیابان...

«بی‌گمان بر خلاف آنچه که در دو سال گذشته دستگاه تبلیغاتی اصلاح‌طلبان و دنباله‌های سیاسی آنها سعی در القا و تحمیل آن بر فعالین جنبش داشتند، خیابان مهم‌ترین حوزه تکوین یا تکمیل سوژه جمعی است. بدین معنا خیابان (و به طور کلی

فضاهای عمومی) اصلی‌ترین حوزه پدیداری یک جنبش اعتراضی و هم‌زمان مهم‌ترین ابزار پیشروی آن است. فعالین جنبش نیز در عمل، با حضور خودانگیخته در خیابان‌ها بارها و بارها ابطال این گزاره محوریِ گفتمان هژمونی طلب پنهان شده در پس «نقاب سبز» را نشان دادند و تناقض درونی آن را آشکار کردند.... وانگهی جنبش‌های اعتراضی تونس و مصر و سوریه و یمن و بحرین نیز به خوبی بر جایگاه محوری خیابان در پیشبرد اعتراضات عمومی مهر تأیید نهادند. «نه رفیق؛ این جملات داخل گیومه از ما نیست. این‌ها ترهات دوران جوانی پیر دانا در سالهای «پساجنبش سبزی» است که در یادداشتی با عنوان «در ضرورت احیای جنبش و در ضرورت گسست»^{۱۱} ثبت شده. با ردگیری لگه‌های به جا مانده از آن دوران تا امروز می‌توان به او مرحبا گفت که کمرش با تمام شکست‌ها هنوز محکم است و سر پا ایستاده است. همچنین می‌توان من‌باب موضوع «تکوین سوژه‌ی جمعی در خیابان» که به زعم او در آن دوران مهر تأییدش را در اعتراضات خیابانی و در دوران بهار عربی بر سینه‌ی تاریخ نهاده! به مطلب دیگری از پیر دانای امروز و جوان شوریده‌سر ۹۰ ساله در همان مجموعه رجوع کنیم. حضوری در یادداشت «در باب مواجهه با خیزش‌های محتمل پیش‌رو»^{۱۲} پس از آنکه با پیش‌گزاره‌ی «هر شورش و خیزشی که در جایی مثل ایران آغاز شود همواره عناصری از ارتجاع را در خود خواهد داشت» و با میانجی‌مند کردن این ارتجاع با پیوستاری دیرینه از سرکوب و خفقان در پاراگرافی موجز به ترسیم خطوطی می‌پردازد که به تکوین سوژه‌ی جمعی در خیابان منتهی می‌شود. این «چگونه سوژه شدن در خیابان» را بدین جهت از متون پیشین او استخراج کردیم که در تمام ۱۲۷ صفحه‌ی جزوه‌ی متأخرش (انکار خیزش دی‌ماه) چیزی جز تکرار همین واژه‌های مرگب (سوژه جمعی یا سوژه سیاسی) نیافتیم. حضوری در یادداشت فوق‌الذکر می‌نویسد: «بستر عینی ستم و فلاکت و نارضایتی در جامعه ایران به حدی گسترده است که هر خیزشی - با هر انگیزه و خاستگاهی - به طور بالقوه می‌تواند تحت تأثیر دیالکتیک نیازهای جمعی و مبارزات مبتنی بر آنها مسیر متفاوتی را پیماید. از این رو تا جایی که به اعتراضات خیابانی بازمی‌گردد، ما نیروهای چپ ناچاریم در باب چگونگی بازی در کمین‌گاه‌های زمین غیر خودی تأمل کنیم و بر مبنای ناهمگونی‌های درونی گریزناپذیر این شورش‌ها و نارضایتی‌ها و شکاف‌های موجود آشکال فعال و هوشیارانه‌ای از این بازی اجباری را پی‌بریزیم، تا در وهله نخست لایه‌های آگاه‌تر طبقات اجتماعی مورد حمایت ما در جهت منافع طبقاتی خود به کارزار پیکارهای سیاسی گام نهند. مشارکت مستقل این لایه‌ها در خیزش‌های نامنتظر و خودانگیخته می‌تواند بدانها تجربه سیاسی و خودآگاهی‌ای ببخشد که به نوبه خود در رشد خودآگاهی طبقاتی و سازمانیابی مبارزاتی در کل طبقات فرودست مؤثر واقع شود. افق آرمانی آن خواهد بود که به موازات تداوم جنبش توده‌ای و در تعامل انتقادی با آن کارگران و فرودستان بتوانند ضمن متشکل کردن خود مبارزاتشان را با مطالبات سایر اقشار تحت ستم جامعه - به مثابه هم‌پیمانان سیاسی‌شان - در جهت کسب هژمونی جنبش مفصل‌بندی کنند؛ تا در نهایت حرکت جمعی کارگران و فرودستان و ستمدیدگان چنان گسترده و نیرومند گردد که سرانجام بتوانند زمین بازی را از آن خود سازند یا زمینی یکسره از آن خود خلق کنند...» بله... این تئوری / کثافت محض را باید از بالا به حلقش ریخت و از پایین دوباره به خوردش داد، بلکه معنای تسلسل باطل را درک

^{۱۱} <https://praxies.org/?p=1800> خواننده می‌تواند در این آدرس و در کتابچه «در باب گسست جزوه‌ای در بازخوانی انتقادی جنبش سبز» که مجموعه‌ای است از نوشتارها و مقاله‌جات، مروری بر سانی‌مانتالیسم به اصطلاح مبارزاتی حضوری و شرکا داشته باشد.

^{۱۲} همان

کند؛ تا شاید «مازادِ سیاسی» موردِ نظرش از پسِ این «رویداد» حاصل شده و چشمانِ خمار از انزالِ انقلابی‌اش کمی باز شود. تا آن خون‌های ریخته و گوشت‌های تگه تگه و آن صفوفِ زنان و مردانِ آواره و آن زخم‌های چرکین را نه بر صفحه‌ی کاغذ و نه از پُشتِ شیشه‌ی مانتور، که از درون ببیند... که نخواهد دید... او که یک دهه‌ی قبل جنبش‌های اعتراضی کشورهای تحتِ ستمِ خاورمیانه را مُهر تأییدی بر جایگاهِ محوری خیابان در پیشبرد اعتراضات عمومی عنوان کرده بود افقِ آرمانی‌اش را حداقل (و اگر خودش واقعاً راضی می‌شود) در تونس و مصر (به میانجی تغییر رژیم) می‌تواند ببیند! و نه در یمن و سوریه. حضوری هشت سال بعد از این خطوط و در همان جزوه‌ی «انکارِ خیزش دی‌ماه» برای ناکامی در سوژگی سیاسی/جمعی معترضانِ خیابانی سوریه فهرستی از دلایل مختلف را بیان می‌کند که پیشتر هم گفتیم مبتنی بر همان‌ها خطرِ سوریه‌ای شدنِ ایران را رد می‌کند، (هر چند در پانویس همان صفحه با تردستی و زرنگی راه را به روی جهانِ امکان‌های بی‌نهایتش باز می‌گذارد. و به عنوانِ مثال به جای اسلام‌گرایان تندرو و سلفی‌های سر برآورده از زیر بارِ ستمِ دولتِ حافظ و بشار اسد، نیروهای شیعی تحتِ تعلیم و زعامتِ سپاه در منطقه را می‌نشانند). فارغ از درکِ ناقص او از نیروهای متخاصمِ درون/بیرون سوریه که طیفِ متنوعی از سلفی تا سکولار و از نظامی تا جدایی‌طلب^{۱۳} را در بر می‌گرفت و می‌گیرد، مهم‌ترین مسئله از نظر او در ناکامی «عرصه/خیابان» در سوریه و هبوطِ این «رویداد» مترقی به وضعیت ارتجاعی، فقدان جنبش‌های اجتماعی چشم‌گیر در دوره‌ی طولانی خفقان حکم‌رانی «اسد» هاست. واضح‌تر بگوییم، اگر مردم سوریه انقلاب ۵۷ی ناکام و جنبش سبزی سرکوب‌شده در تاریخ معاصرشان می‌بود و اگر امپریالست‌های ایران و روسیه نبودند و اگر سلفی‌ها و زنشان آن‌قدر سنگین نبود و اگر این بود و آن نبود آقای حضوری مجبور نبود پس از سالها مُهر تأییدش را (استثناً) از خیابان‌های سوریه پاک کند یا زیرِ فرش بدهد. این تحلیلِ غلط از وضعیتِ روزهای آغازین اعتراضاتِ خیابانی سوریه ربطی به درکِ ناقصش از تاریخ و تحولاتِ سوریه ندارد. اتفاقاً یکی از دلایلِ این تحلیل‌های وارونه همین رویکردِ تبارشناسانه است که هر بار که تحلیلِ غلط از آب درآمد می‌تواند موضعش را اصلاح کرده و بگوید: آهان! چون این نبود، آن نشد؛ یا چون آن بود این شد... اما مبتنی بر تحلیلِ کمونیستی، ما دقیقاً همان وضعیتی که او مترقی می‌داند را گام‌های انحطاط می‌نامیم: «جنبشِ مردمی در خیابان». برای نشان دادنِ این گام‌های انحطاط و تبیینِ تحلیلِ وارونه‌ی حضوری در مواجهه با تکوین «سوژه‌ی جمعی» همان پاراگراف موجزش را از متن «در باب مواجهه با خیزش‌های محتمل پیش رو» به عاریه گرفته، پیش رو می‌گذاریم و خط به خط کالبدشکافی می‌کنیم:

«بستر عینی ستم و فلاکت و نارضایتی در جامعه ایران به حدی گسترده است که هر خیزشی - با هر انگیزه و خاستگاهی - به طور بالقوه می‌تواند تحت تأثیر دیالکتیک نیازهای جمعی و مبارزات مبتنی بر آنها مسیر متفاوتی را پیماید». به واقع نیز این بسترِ عینی چنان گسترده است که با هر بار غلتیدن بر آن می‌توان پهلوی به پهلوی یکی (یا طیفی) از ناراضیان قرار گرفت. ناراضیان از بالا رفتنِ قیمت دلار و سگه، ناراضیان از حجاب اجباری، ناراضیان از نرخ پایین سود حاصل از سرمایه‌گذاری، ناراضیان از بی‌اعتباری پاسپورت، ناراضیان از اعمال محدودیت در صادرات و واردات، ناراضیان از وضعیت بد معیشتی، ناراضیان از

^{۱۳} آیا چنین طیف متنوع و متکثری از اپوزسیون ایرانی را نمی‌توان فهرست کرد؟ در ضمن خواننده می‌تواند برای از نظر گذراندنِ تحلیلی ماتریالیستی-تاریخی از چرایی جنگ سوریه و نیروهای درگیر در آن به کتاب «سوریه، ژنرال پلتیک کمونیستی» (فرزان عباسی، بابک پناهی، منتشره در فضای مجازی) مراجعه کند.

ممنوعیت مشروبات الکلی و... و با توجه به تأکید خود او چنین خیزشی متأثر از دیالکتیک نیازهای جمعی مسیرهای متفاوتی را می‌پیماید. چنان که در مورد انضمامی دی‌ماه ۹۶ مالباختگان ناراضی که طیف متنوعی از سرمایه‌دار و خرده سرمایه‌دار و فرودست را شامل میشد به یک مسیر، ناراضیان از وضعیت بد معیشتی به مسیری دیگر و ناراضیان از حجاب اجباری در مسیری متفاوت راه پیمودند که حصولی بهتر از ما و به درست می‌تواند از این مسیرهای متکثر مخرج مشترک بگیرد: «نفی نظام حاکم بر ایران». حالا در این وضعیت «چه باید کرد؟»...

«از این رو تا جایی که به اعتراضات خیابانی بازمی‌گردد، ما نیروهای چپ ناچاریم در باب چگونگی بازی در کمین گاه‌های زمین غیر خودی تأمل کنیم و بر مبنای ناهمگونی‌های درونی گریزناپذیر این شورش‌ها و ناراضی‌ها و شکاف‌های موجود اشکال فعال و هوشیارانه‌ای از این بازی اجباری را پی‌بریزیم، تا در وهله نخست لایه‌های آگاه‌تر طبقات اجتماعی مورد حمایت ما در جهت منافع طبقاتی خود به کارزار پیکارهای سیاسی گام نهند.» حال که «عرصه‌ی رویداد» فراهم شده وظیفه‌ی چپ انقلابی «ناچار»^{۱۴} نیز مشخص می‌شود: تأمل کردن در وضعیت (و گرفتن مخرج مشترک از این ناهمگونی‌ها و ترسیم دایره‌ای گشاد دور طیفی از ناراضیان) و پی‌ریزی اشکال فعال و هوشیارانه‌ای!! در این بازی اجباری که انتظارش را می‌کشیدند. حال آنکه «رویداد» یا «رخداد» (یا هر آنچه که فلاسفه‌ی معاصر فرانسوی فرموله کرده و آبخشور تفکر به اصطلاح انقلابی این طیف به اصطلاح مبارز و وفادار به «مازاد سیاسی» جنبش سبز است) نمی‌تواند به انتظار تأمل و پی‌ریزی «اشکال فعال و هوشیارانه!»^{۱۵} ایشان بماند، مگر آن که سرعت تجزیه و تحلیل‌شان از وضعیت به قدر کفایت باشد که سابقه نشان داده این گونه نیست. و حالا این تأمل و پی‌ریزی اشکال فعال و هوشیارانه قرار است چه کند؟ قرار است در وهله‌ی نخست «لایه‌های آگاه‌تر طبقات اجتماعی» مورد حمایتشان را به کارزار پیکارهای سیاسی پی‌ریزی شده از جانب ایشان جذب کند. لازم است یادآوری کنیم فارغ از این که اصلاً این «لایه‌های آگاه‌تر» در هنگامه‌ی رویداد در خیابان حضور داشته باشند یا نه، چتر حمایتی حضرات (مالجوها، حصولی‌ها، پلاسچی‌ها و...) زمانی بر سر این طبقات اجتماعی (کارگران، فرودستان و ستمدیگان) باز شد که در سلسله گفتارهایشان پیرامون شکست و افول جنبش ۸۸ غیاب حضور گسترده‌ی این طبقه به عنوان نیروی مهیب و تأثیرگذار در جنبش خیابانی کاملاً درک شد. پس از این گزاره باید بینیم حصولی (ها) با این «لایه‌های آگاه‌تر» مورد حمایتشان قرار است چه کنند؟

«مشارکت مستقل این لایه‌ها در خیزش‌های نامنتظر و خودانگیخته می‌تواند بدانها تجربه سیاسی و خودآگاهی‌ای بیخشد که به نوبه خود در رشد خودآگاهی طبقاتی و سازمانیابی مبارزاتی در کل طبقات فرودست مؤثر واقع شود.» سعی می‌کنیم از کلیدواژه (های) آزارنده‌ی «طبقات فرودست به مثابه پیاده نظام جنبش براندازی» استفاده نکرده و به سویه‌های دیگر اندیشه‌ی پیر دانا بپردازیم؛ و باز سعی می‌کنیم برای جذب و جا باز کردن فروتنانه به جهت مشارکت این «لایه‌های آگاه‌تر» در خیزش‌های

^{۱۴} به یقین این «ناچار» با آن «ناچار» مارکسیستی متفاوت است. مارکس در خانواده‌ی مقدس می‌گوید: مسئله این نیست که در لحظه‌ای معین این پرولتر یا آن پرولتر یا حتی کل پرولتاریا چه چیزی را هدف خود می‌داند. مسئله این است که پرولتاریا چه هست و بر اساس «هستی خویش»، از نظر تاریخی چه کاری را «ناچار» است انجام دهد.

نامنتظر آتی دلایلی را از ضرورت چنین مشارکتی از لابه‌لای صفحات خود ایشان بیابیم تا به نیت خیر پیر دانا خدش‌های وارد نشود. حصوری معتقد است عنصر سرکوب و خفقان سیاسی حاکم بر ایران تمامی منافذ و راه‌های تشکل‌یابی مستقل کارگران را به نفع رونق فضای کسب و کار سرمایه‌داران چنان دچار انسداد کرده که الگوی مبارزات اصیل طبقه‌ی کارگر و سوژگی تغییر اجتماعی به دست طبقه‌ی کارگر، الگویی خطی و غیر واقعی است. و باورمندان به چنین سوژگی‌ای «باور چندانی به امکانات سیال فرآیندهای اعتراضی توده‌ای و زاینده‌گی درونی این فرآیندها در پرورش و رشد سوژگی سیاسی ندارند» (انکار خیزش دی‌ماه صفحه ۶۱) باید گفت بر منکرش لعنت؛ مسلم است که رویکرد کمونیستی «به این امکانات سیال و آن زاینده‌گی‌ای که مبتنی بر تأمل و پی‌ریزی هوشیارانه و ماجراجویانه در پی ایجاد زمین بازی برای پرولتاریاست» باور ندارد... اما فعلاً برای دور نشدن از نیت خیر او به روایتش از «مشارکت مستقل لایه‌های آگاه‌تر» که فرض گرفته‌ایم در عرصه/خیابان حاضرند باز می‌گردیم. بنا به نظر حصوری از آنجایی که متأثر از سرکوب سیستماتیک نظام هیچ راهی برای تشکیل تشکل‌های کارگری برای پی‌گیری مطالبات و سپس فراتر رفتن از آن به منظور کسب هژمونی و مداخله‌ی سیاسی برای طبقه‌ی کارگر فی‌الحال و تا اطلاع ثانوی و تا زمان گذر از نظام استبدادی فعلی وجود ندارد این لایه‌های آگاه‌تر (که احتمالاً شامل فعالین کارگری و مدنی می‌شود) می‌توانند با مشارکت مستقل از طبقه و خارج از محیط و حوزه‌ی کار خود و در «خیابان» آموزش سیاسی ببینند. خیابان و اعتراضات توده‌ای می‌تواند به آن‌ها تجربه‌ی سیاسی عطا کرده و این «لایه‌های آگاه‌تر» را به سطحی از «خودآگاهی طبقاتی» ارتقا داده که با کسب چنین مدارجی بتوانند با سازمان‌یابی مبارزاتی برای کُل طبقات فرودست مؤثر واقع شوند... عجب... و اگر هم اینک بخواهیم با او و شرکایش شریک و هم‌داستان شویم ابتدا باید این گزاره‌ی «انگلس» (به روایت لوکاچ) را پاک کنیم! که «اراده‌های فردی بی‌شمار و فعال در تاریخ غالباً نتایجی سراپا متفاوت و حتی متضاد با نتایج قصد شده به بار می‌آورند و در نتیجه **انگیزه‌های آن‌ها نیز در مجموع نتایج به دست آمده، فقط نقش و اهمیتی فرعی دارد**».^{۱۵} با توجه به انگیزه‌ها و نیت خیر حصوری و نتایج وارونه‌ی تحلیل‌هایش که از زیر فرش بیرون کشیدیم از پاک کردن این گزاره‌ی «پاک‌ناشدنی» می‌گذریم تا به بخش پایانی کالبدشکافی پراتیک انقلابی! او پردازیم که «افق آرمانی» چنین مشارکتی را تصویر نموده است.

«افق آرمانی آن خواهد بود که به موازات تداوم جنبش توده‌ای و در تعامل انتقادی با آن کارگران و فرودستان بتوانند ضمن مشکل کردن خود مبارزاتشان را با مطالبات سایر اقشار تحت ستم جامعه - به مثابه هم‌پیمانان سیاسی‌شان - در جهت کسب هژمونی جنبش مفصل‌بندی کنند؛ تا در نهایت حرکت جمعی کارگران و فرودستان و ستم‌دیدگان چنان گسترده و نیرومند گردد که سرانجام بتوانند زمین بازی را از آن خود سازند یا زمینی یکسره از آن خود خلق کنند.» در این گزاره‌ی فاضل‌منشانه کارگران و فرودستان و ستم‌دیدگان به عنوان بخش بزرگی از **ناراضیان** متصل به این جنبش قرار است وارد «تعامل» انتقادی با دیگر **ناراضیان** حاضر در جنبش شوند. حفظ این «تعامل» برای تداوم جنبش از ضروریات است ولو اینکه انتقاداتی هم در آن میانه بین ناراضیانی که از خاستگاه‌های متفاوت بر درگاه خیابان ظاهر شده‌اند می‌تواند و باید که جریان داشته باشد. سعی می‌کنیم

^{۱۵} تاریخ و آگاهی طبقاتی - جرج لوکاچ - انتشارات بوتیمار - ص ۱۵۲

این «تعامل انتقادی» را ساده‌سازی/شبه‌سازی کرده تا به تصویری انضمامی برسیم: به عنوان مثال کارگری مذهبی و فرودست که در جنبش حضور دارد می‌تواند به دختری که در وسط خیابان قصد لُخت شدن دارد نقدی توأم با تعامل داشته باشد. به طوری که دختر نرنجد و صف جنبش را ترک نکند و دختر نیز می‌تواند یا باید بتواند در تعاملی انتقادی چنان تصویری از پلورالیسم دینی به کارگر مذهبی حقه کند که کارگر مذهبی حتی از ضرورت بستن چشم به روی اندام لخت دختر نیز بگذرد. یا کارفرما/سرمایه‌داری که ناراضی از تحریم‌های متأثر از عدم رابطه‌ی حکومت با آمریکا است و از نرخ پایین سود به دلیل قیمت بالای دلار می‌نالند طوری با کارگرانی که به دستمزد پایین و ساعت کار بالا معترضند وارد تعامل انتقادی شود که کارگران ضمن پذیرفتن نقد او مبنی بر اینکه «مسئله‌ی اصلی رابطه با آمریکا و برداشتن تحریم‌هاست» همچنان مجاب شوند که در جنبش بمانند. یا کارگرانی که با خواست حق تشکلیابی مستقل در جنبش حضور دارند توسط نقد دانشجویان دموکراسی‌خواه به گونه‌ای اقناع شوند که هم‌صدا با آنها گذار از موقعیت استبدادی همراه با سرکوب مداوم را پیش‌نیاز تشکلیابی بدانند و سرنگونی استبداد را در جنبش فریاد بزنند؛ و ضمن تداوم این «هم‌پیمانی سیاسی»، همچنان مفصل‌بندی خود را با جنبش حفظ کنند تا هژمونی در حال انکشاف جنبش در مقابل حاکمیت افول نکند. و از آنجایی که چپ‌های «ناچار» در حال تأمل در وضعیت و پی‌ریزی اشکال فعال و هوشیارانه برای آموزش سیاسی و مبارزاتی و یافتن و تراشیدن زمین بازی مناسب برای این قشر مظلومند، کارگران و فرودستان و ستم‌دیدگان می‌توانند امیدوار باشند بعد از کسب مدرک «آگاهی طبقاتی» در رزم‌گاه خیابان زمین بازی‌شان را عوض کنند که دیگر مجبور به تعامل و تحمل لُختی‌ها و دلاری‌ها و پاسپورتی‌ها نباشند، یا اصلاً بروند و زمین بازی خودشان را خلق کنند. بله، به همین سادگی. آسمان به زمین و زمین به آسمان هم که برود این دستورالعمل انقلابی فارغ از آرایه‌های مفهومی و گمراه‌کننده‌اش چیزی جز این تصویر شبه‌سازی شده‌ی ابلهانه نیست؛ و این دلالت‌های گفتمانی، که در جوف خود پروژه‌ی سرنگون‌طلبی را به هر نحوی صرف می‌کنند، همان است که حصوری‌ها و رهروانشان را در «بازگشت به خیابان» به وجد می‌آورد. چرا که خیابان نقطه‌ی پیوند است با گذشته به منظور فراجنگ آوردن ماهی لیز دموکراسی. تاریخ مبارزات طبقاتی از این آوازهای دسته‌جمعی که کارگران و فرودستان شانه‌به‌شانه‌ی هم‌پیمانان سیاسی‌شان سر داده‌اند کم نشنیده است. و دقیقاً همین هم‌پیمانان سیاسی دست‌آخر میکروفن را گرفته و تعظیم فاخرشان را کرده و کارگران را به جارو کردن همان خیابان مجبور نموده‌اند.

و اما بعد...

تنها ۶ ماه بعد از انتشار جزوه‌ی «انکار خیزش دی‌ماه» پیش‌بینی‌های داهیان‌ه‌ی! حصوری در قامت رویداد/رخدادی «نو» این بار به میانجی شعله‌ور شدن قیمت بنزین بروز عینی یافت و همه چیز مهیای برساختن سوژه‌ی جمعی و سیاسی در عرصه/خیابان. و چه حاصل؟ گفتیم که؛ «رویداد» به انتظار تأمل این کوتوله‌های سیاسی نمی‌نشیند تا از سر فرصت در کمین‌گاه‌های این زمین خودی یا غیر خودی اشکال فعال و هوشیارانه‌شان را پی‌بریزند. آن عرصه‌ی رویداد، آن آبریزگاه چپ انقلابی و آن «خیابان»، به همان سرعتی که از سوژه‌های منفرد و شیزوفرن و خشمگین از وضع موجود با خاستگاه‌های ناهمسو انباشته شد به همان سرعت نیز با آتش و گاز و گلوله و باتوم از هر چه خون و استخوان شکسته و گوشت‌های دریده پاک شد.

چندصد جانِ ملتهب بی‌جان شد، بدن‌های بی‌شماری کوفته و لهیده و زخم‌دار شد و هزاران جفت دست بسته هر چند با مُشتی گره کرده در زندان‌ها انبار شد. و ده‌ها گردنِ افراشته بر دار شد. و اگر مُراد از سوژگیِ جمعی و سیاسی همین جان‌های ملتهب و مرتعش و به تنگ آمده و سرگردان در مسلخِ خیابان است از ایشان می‌خواهیم که اقرار کنند و بگویند که «آری» حاصل شد؛ حتی به دروغ. این‌ها نه شعر است و نه هذیان. این‌ها همان واقعیت تلخی است که امین‌حسوری‌ها و هژیر پلاسچی‌ها و هم‌نسلانِ دوره‌گردشان بر روی کاغذ و از پُشتِ شیشه‌های مانیتورهایشان در شهرهای اروپایی به زورِ هشتگِ علیه_فراموشی در ماتحتِ حافظه‌شان فرو می‌کنند و می‌شمارند تا «دی»ها و «آبان»ها و «رویداد»های بعدی فرا رسد، تا شاید روزی این تصاویرِ اروتیکِ سوژه‌ی جمعی/سیاسی انتزاعی، «خیابان» را پیشِ پایشان گُلباران کنند. و اگر این متوهّمینِ سیاسی گُمان می‌کنند که این نوشته و متونی از این دست مجادله‌ی سیاسی به سبکِ تسویه‌حساب‌های کودکانه و ابلهانه از جنسِ مطربانِ دست‌پرورده‌شان است پاسخشان را به زبانِ شاملو می‌دهیم که:

نه باز می‌گردم من

نه می‌میرم.

وسطِ میزِ قمارِ شما قوادانِ مجله‌ئی منظومه‌های مطمئن

تک‌خالِ قلبِ شعرم را فرو می‌کوبم من.

مبارزه‌ی طبقاتی نه اسطوره است و نه یاهو بافی؛ یک ضرورت است

در بحبوحه‌ی خیزش‌های فراگیرِ دی‌ماه و در روزهایی که جریانِ چپ مستقل و جنبشی و انقلابی کف به دهان آورده و زمینِ بازی را برانداز می‌کرد تا در بهترین نقطه‌ی «خیابان» فرود آید و کنارِ یارانِ هم‌مسلك قرار گیرد رُفقای کمونیست متونی نگاشته و انتشار دادند که بر خلافِ ادعای مزورانه‌ی حصولی هیچ ردّی از انکارِ خیزش در آن نیست که هیچ، بلکه به عنوانِ مؤلفه‌ای نوین و ورود کرده به ساحتِ کلیت بر آن صحّه می‌گذاشت؛ و مبتنی بر همین ورودِ توده‌ی حاملِ خشمِ منتج از استخراجِ مضاعفِ ارزشِ اضافه در زنجیره‌ی تولید، هم چپِ پروغربِ رقصان در خیابان و فضای مجازی را با سلاحِ تحلیلِ مشخص از شرایطِ مشخصی که شرحش رفت به نقد می‌کشید که سودای همه چیز داشت و خود هیچ نداشت و هم متکلمینِ منقبضِ چپِ پروشرق و محورمقامتی را که از خشمِ توده به خشم آمده بودند. و باز بر همان سیاقِ لینیِ تحلیلِ مشخص از شرایطِ مشخص بر خلافِ چپِ آسیمه‌سرِ پروغربِ انقلابی که بر طبلِ خیابان می‌کوفت، احتراز از خیابان را ندا می‌داد؛ آن هم نه با امرِ به بازگشت به خانه/محنت‌کده، که با پیش‌نهادنِ «حوزه‌ها»ی کاری.^{۱۶}

^{۱۶} جهت مطالعه و مرور مواضع کمونیستی مورد اشاره و به عنوان نمونه خواننده را ارجاع می‌دهیم به: «کلیت و ترما- مؤلفه‌ای نوین»، «خیابان یک‌طرفه و عروسک‌های کوتوله‌اش» (پویان صادقی)، «براندازی یا گام‌های انقلاب» (رضا کریم‌پور)، «بنزین و مبارزه اقتصادی کارگران» (محمد رضا حنا). (منتشر شده در فضای مجازی)

امین حصوری، این «دستگاه نظری در هم بافنده‌ی دروغ و توری» در جایی (صفحه‌ی ۶۴ انکار خیزش دی‌ماه) با برآیندی که از کُل مطالعاتش از متون جریان‌های مختلفِ چپ مورد نقدش حاصل کرده عصاره‌ای به کف آورده که به عنوان مانیفست مکشوفِ چپ آنتی امپ در یک جمله خلاصه می‌کند: «کارگران ایران، تا اطلاع ثانوی مبارزه‌ی طبقاتی را تعطیل کنید: فعلاً ضرورت‌های مهم‌تری وجود دارد!». و صد البته که این **مبارزه‌ی طبقاتی**‌ای که او و جارچیان‌ش به عنوان **مبارزه‌ی طبقاتی** «جا» و «جار» می‌زنند همان **هم‌پیمانی سیاسی** توأم با تعامل و انتقاد در آوردگاه **خیابان** است که پیش‌تر شرحش رفت.

و اما حوزه‌های کاری. «حوزه» همان عرصه‌ی برسازنده‌ی سوژه‌ی جمعی/سیاسی، به مثابه آغازگاه مبارزه‌ی طبقاتی، آن نقطه‌ای است که ذات متناقض منطق سرمایه به سطح پدیدار عروج کرده و سطوحی از آگاهی را به عنوان وهله‌ای در فرآیند اعتلای آگاهی طبقاتی در نظرگاه پرولتاریای پیگیر مطالبات روشن می‌کند؛ و خیابان که سراسر آکنده است از آگاهی بورژوایی و خرده بورژوایی نه تنها در انکشاف چنین فرآیندی عاجز که حتی ساتر است. در حوزه‌های کاری است که کارگران در مواجهه با فرم‌اسیون‌های اجتماعی استثمار نیروی کارشان امکان‌های مبارزه را بازخوانی و بازیابی و با صف‌بندی عاری از هم‌پیمانان رنگارنگ گام‌های مبارزه با آن فرم‌اسیون‌ها را پراتیک می‌کنند. و این دیالکتیک آگاهی و مبارزه در حوزه‌های کاری است که از یک سو به اعتلای آگاهی طبقاتی و باز از همان سو مبارزه‌ی طبقاتی را اعتلا می‌بخشد و سطوح فرازین این آگاهی و مبارزه و به میانجی‌تنیابی حزب انقلابی است که افق «انقلاب اجتماعی» را فراروی پرولتاریای مبارز قرار می‌دهد؛^{۱۷} و **خیابان آن عرصه‌ای است که پرولتاریای پیش‌تر آگاه و سازمان‌یافته در آستانه‌های انقلاب اجتماعی می‌باید بر آن ورود کند، آن هم نه در راستای تعامل توأم با انتقاد، که برای در هم کوفتن صفوف آن هم‌پیمانان سیاسی دروغین و کارگزاران بورژوازی.**

از آنجا که برخی از تحلیل‌های وارونه‌ی پیر دانا را با کمال احترام از زیر فرش بیرون کشیدیم بد نیست به عنوان حسن ختام یکی دیگر از مبانی نظری او در رد کار حوزه‌ای و گریزناپذیری از خیابان را از زیر فرش ابریشمی‌اش بیرون کشیده و بر لب طاقچه‌ی کارگران بگذاریم: پیش‌روی و پیروزی مبارزات کارگران کشت و صنعت نی‌شکر هفت‌تپه در یکی از وهله‌های آغازین مبارزه‌ی طبقاتی. فراموش نمی‌کنیم که این مبارزات پیگیر با تمام اوج و فرودهایش نه در خیابان و در تعامل و انتقاد با هم‌پیمانان سیاسی که اتفاقاً در حوزه‌ی کاری مشخص و با مطالبات مشخص کارگران پی‌ریزی شد.^{۱۸} و در این حسن ختام بد نیست گریزی هم به آن مضحکه‌ی اینستاگرامی بزنیم. به محدوده‌ی دقیقه‌ی ۳۸ در ویدئوی دوم که شاگرد/استاد! به تأسی از پیر دانا از واژه‌ی «شورا» مخرج مشترک گرفته و در غیاب آن شوراهایی که پیش‌ترها در جزوه‌ی «همه‌ی قدرت به دست شوراهای»^{۱۹} (کدام قدرت!!!) فراخوانش را داده بود کارگران هفت‌تپه را در نبود آلت‌رناتیو مطلوبش نه به تشکل‌یابی مستقل که به «شوراهای اسلامی کار» احاله می‌دهد. (این نصیحت‌داهیه از جانب این مطرب خوش‌رقص ریاکار برای کارگران هفت‌تپه

^{۱۷} در پیوند با این خطوط مراجعه شود به کتاب «چپ علیه کمونیسم» (وحید اسدی، منتشره در فضای مجازی)

^{۱۸} در خصوص مبارزات هفت‌تپه بنگرید به کتاب «مبارزات کارگران هفت‌تپه، اوج‌ها و فرودها، نقدی رو به آینده» (روزبه راسخ، منتشره در فضای مجازی)

^{۱۹} همه‌ی قدرت به دست شوراهای - یاشار دارالشفاء، لیلا حسین‌زاده - فلاخن ۱۳۴ - منتشره در منجینق

بماند به یادگار) اما کارگران هفت‌تپه در دوران اعتصابات طولانی‌مدت‌شان به طور شفاف و حتی با در دست داشتن بنر در اجتماعاتشان شوراها را برای این بیگانگان از منافع جمعی کارگران نماند؛ و هر چه این کارگران صفوف خود را از عناصر به ظاهر هم‌پیمان سیاسی (همچون سپیده‌قلیان‌ها و ...) بیشتر زدودند پیش‌روی‌شان مقتدرانه‌تر شد و هر چه بیشتر بزداوند، مقتدرانه‌تر خواهد شد. تا جایی که دستگاه عریض و طویل حکومت سرمایه‌داران را تا پشت درهای همیشه بسته‌ی مجلس عقب راندند. و این‌ها همه در همان فضای اختناق و سرکوب و انسداد سیاسی ای‌رُخ داد که حصولی و شرکا به استنادش کارگران را به خیابان حواله می‌دادند. همان خیابانی که کارگران و فرودستان، این پیشاسوزهای جمعی و سیاسی خون و جانشان را بر آن نشانند و دیگر هیچ... شاید برای این سلبریتی‌های سیاسی بین‌جان دادن در خیابان و جان‌کندن در کار یا بیکاری تفاوتی نباشد؛ که تاریخ مبارزات کارگران و فرودستان جهان جای‌جایش از خون‌های دلمه‌بسته‌ی کارگران و فرودستان تحت ستم «سرخ» است. اما مهم است که این خون‌ها در راه به چنگ آوردن چه چیز نثار می‌شود و برای «آزاد» شدن چه طبقه‌ای و از چنگال چه طبقه‌ای. دیدیم که کارگران هفت‌تپه بدون چنین تلفاتی و هله‌ای از **مبارزه‌ی طبقاتی** را پراتیک کرده و برگی دیگر از مبارزه را پیش‌روی کارگران ایران در آموزش احتراز از خیابان گشودند. و این هنوز آغاز راه است... و تا آن انقلاب اجتماعی راه بسیار.

در این متن سعی بر آن بود تا مروری شود بر پراتیک از روی استیصال و رویکرد چپ انقلابی. تا شاید پرونده‌ای در غالب نگارش متونی از این دست باز کنیم و با ضمائم الصافی بر درگاه وضعیت سیاسی پیشگامان طبقه‌ی کارگر بیاوریم، از آن رو که گامی باشد در اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی. بگذار چپ انقلابی (به فتح الف و ضم قاف و لام مشدد) در محافل و هسته‌هایش بچرد و بلولد و بگوید:

«ما به همه گفتیم زدیم، شما هم بگین زده، خوبیت نداره!!!»